



## تاریخچه کمیسیون معارف

گفتگو با مرحوم حسن پیرنیا (مشیرالدوله) مؤلف تاریخ ایران باستان

در اواخر سال ۱۳۰۲ شمسی که اعلیحضرت رضاشاه سردار سپه نخست وزیر و آقای سلیمان میرزا وزیر معارف بودند، بامر و اشاره نخست وزیر هیئتی مرکب از دوازده نفر بنام کمیسیون معارف که اسامی آنان ذیلا ذکر میشود انتخاب شدند تا در امور آموزش و پرورش کشور بدقت تبادل نظر کنند و برای رفع نواقص و اصلاح آن هرچه بنظرشان مفید میرسد پیشنهاد نمایند تا پس از تصویب نخست وزیر اجرا شود.

اسامی اعضاء اولیه کمیسیون معارف

- ۱- آقای حسن پیرنیا (مشیرالدوله)
- ۲- آقای حسین پیرنیا (موتمن الملك)
- ۳- آقای ابراهیم حکیمی (حکیم الملك)
- ۴- آقای حاج مهدیقلی هدایت (مخبر السلطنه)
- ۵- آقای محمود علامیر (احتشام السلطنه)
- ۶- آقای دکتر محمد مصدق (مصدق السلطنه)
- ۷- آقای احمد بدر (نصیرالدوله)
- ۸- آقای سید محمد تدین
- ۹- آقای مرتضائی (ممتاز الملك)
- ۱۰- آقای سلیمان میرزا محسنی
- ۱۱- آقای حاج میرزا یحیی دولت آبادی
- ۱۲- آقای احمد سعیدی

کمیسیون مزبور در تالار وزارت معارف (وزارت آموزش و پرورش امروز) واقع در خیابان ناصریه (ناصر خسرو امروز) تشکیل شد. آقای دولت آبادی بریاست و این جانب بنیابت

\* جناب آقای احمد سعیدی. معاون سابق وزارت فرهنگ و سرپرست سابق محصلین ایران در اروپا و آمریکا، از رجال دانشمند و صاحب نظر معاصر.

ریاست و دبیری کمیسیون معارف، باتفاق آراء انتخاب شدیم. کمیسیون پس از مذاکرات طولانی آئین‌نامه‌ای نوشت مبنی بر اینکه از وجوه طبقات ثروتمند کشور اعاناتی جمع آوری و وسایل تألیف و ترجمه کتابهای لازم و مفید را فراهم بنماید. کمیسیون چندین سال مرتباً تشکیل یافت و از محل اعاناتی که جمع آوری و مرحوم آریاب کیخسرو و شاهرخ سپرده میشد، وسائل ترجمه و چاپ يك دوره تاریخ عمومی دنیا و دو جلد سخن و سخنوران و همچنین کتابهای دیگر را که توسط ترجمانان و مؤلفان معروف آنزمان تهیه شده بود بطبع رسانده و منتشر کرد. جمع کل اعانات در آن تاریخ قریب هفت هزار و دو پست تومان شد و برای ترجمه هر صفحه مبلغ هفت ریال به ترجمان پرداخت میشد و عده تمام کتابهایی که ترجمه یا تألیف شد تقریباً چهل مجلد گردید. این بنده باقتضای نیابت ریاست و دبیری کمیسیون و اینکه در تهیه وسایل ترجمه و انتخاب (ترجمانان) و چاپ کتابها عضو مؤثری بودم با مرحوم مشیرالدوله محشور و بسیار مانوس شدم و پس از ختم جلسات کمیسیون یا روزهای دیگر با آن مرحوم خیلی نزدیک و بافکار و عقائد سیاسی و اجتماعی ایشان آشنا گردیدم و حقیقتاً از او استفاده میکردم. شبی که در منزل ایشان بودم در ضمن گفتگو فرمودند: «فلانی میخواهم از شما تقاضائی بکنم و خیلی میل دارم آنرا بپذیرید و مرا ممنون سازید و آن اینست که چندی قبل شما شعری از یکی از اساتید زبان شیرین فارسی برایم خواندید که از مضمون آن خوشم آمد و میل دارم هر دو بان عمل کنیم و آن دو بیت این بود:

بگیتی دو کس را اگر دیدمی      بگرد سر هر دو گردیدمی  
یکی آنکه گوید بد من بمن      دگر آنکه پرسد بد خویشتن

و اضافه کردند عقیده من اینست که باید همیشه کارها از طرف اشخاص مطلع و بی‌غرض مورد انتقاد قرار گیرد تا عاملان از نواقص کاری که بعهده گرفته‌اند مستحضر شوند و در مقام اصلاح و رفع عیب آن برآیند. حالا میل دارم شما از دوره‌های زندگانی اجتماعی و سیاسی من در گذشته آنچه که خود میدانید یا از دیگران شنیده‌اید با صراحت کامل بیان و انتقاد کنید تا خود را اصلاح کنم.» بایشان عرض کردم چون شما را دوست دارم و نظریه خدمات سیاسی و اجتماعی که بکشور فرموده‌اید احترام میگذارم چطور میتوانم عیبی در شما بینم و بقول سعدی:

گر هنری داری و هفتاد عیب      دوست نبیند بجز آن يك هنر

اصرار فرمودند و گفتند: «خواهش میکنم با کمال صداقت آنچه از عیبهای من میدانید با شنیده‌اید بگوئید و مطمئن باشید که نه فقط نمیرنجم بلکه ممنون خواهم شد.» ناچار اطاعت کردم و گفتم: بسیاری از هموطنان شما را محافظه کار میدانند و میگویند در امور کشوری شجاعت سیاسی ندارید و ملاحظه کنید، جواب دادند: «هر وقت دولتی بسا تأیید مجلس

شورای ملی تشکیل میدادم پشتیبان و تکیه‌گاه کافی حسابی، چه در مجلس و چه در خارج آن، نداشتم تا بیش از آنچه کردم بتوانم انجام دهم. اغلب متنفذین یا نمایندگان احزاب تقاضای شخصی و خصوصی داشتند اگر برآورده نمیشد با دولت مخالفت و در امور کار شکنی میکردند. مثلاً وقتی هیئت‌وزرا را بمقامات لازم معرفی میکردم و بدفتر نخست‌وزیری یا منزل خود می‌آمدم مستخدم می‌آمد و میگفت فلان کس برای ملاقات شما آمده است. او را میپذیرفتم نفس زنان میگفت که او مثلاً رابط حزب ملیون اسلامیون است که فعلاً هفتصد حوزه حزبی دارد و اسم دولت مرا دولت نجات ایران گذاشته‌اند و او از طرف حزب برای تبریک دولت من آمده است و از او و حزبی که نام میبرد اظهار امتنان میکردم، موقع رفتن میگفت تقاضائی هم از شما دارم و آن اینست که مثلاً بوزیر دادگستری امر کنید فلان کس را که چنین وچنان است استخدام کند و یا ترفیع مقام دهد. نیمساعت بعد شخص دیگری می‌آمد بهمین ترتیب بنام حزب امید ایران بمن تبریک میگفت و در آخر جلسه ملاقات تقاضای دیگر از همین قبیل میکرد. اما هیچ معلوم نبود آن احزاب که اسم برده میشد کجا هستند و عده افراد آن چقدر است؟ همین طور اشخاص با نفوذ دیگر از روحانی و غیر آنان غالباً تقاضاهای شخصی داشتند. اگر انجام نمیشد میرنجیدند و کار شکنی میکردند. از طرف دیگر در آمد کشور هم برای اصلاحاتی که در نظر بود کافی نبود و بطور خلاصه تکیه گاهی حسابی برای اصلاح امور کشوری نداشتم.» پس از این اظهارات ایشان بمن فرمودند: «خوب شما چسه نظری در کارهای گذشته من دارید؟ خواهش دارم هر عیب یا نقصی که دیده یا شنیده‌اید بگوئید. در جواب گفتم کارهای گذشته شما بجای خود، حالا چرا در دولت مقتدری که روی کار آمده مقامی یا کاری بهمه نمیگیرید، تا از تجارب ذقیمت شما مردم کشور استفاده کنند؟ جواب دادند: «بعقیده شما غیر از کارهای دولتی چه کار مفید دیگری میتوانم در دست گیرم و بآخر برسانم.» بایشان عرض کردم تهیه دو کتاب صحیح و مفید برای کشورمان ضرورت دارد: یکی تاریخ و دیگر جغرافیای ایران. فرمودند: «نوشتن کتاب جغرافی از صلاحیت من خارج است اما حاضرم به تشخیص شما یا اشخاص دیگر که صلاحیت انجام این کار را داشته باشند حق التألیف بدهم و مخارج چاپ آنرا هم بهمه بگیرم. اما نوشتن تاریخ ایران را خودم شروع میکنم» و کردند و بآخر رساندند. پس از تمام شدن آن گفتند: «خیلی میل دارم آن کتاب در مدارس هم تدریس شود. بایشان عرض کردم مطابق قانون کتابهای درسی باید بتصویب شورای عالی فرهنگ برسد. با کمال میل قبول کردند و گفتند: «قانون اگر ناقص هم باشد باید دولت و همه مردم آنرا اطاعت و اجرا کنند تا نواقص آن در ضمن عمل بر همه آشکار گردد و در مقام اصلاح و تهذیب آن برآیند» کتاب تاریخ ایران باستان تألیف مرحوم پیرنیا بشورای عالی فرهنگ فرستاده شد، سه نفر از اعضاء آن شورا (مرحوم ملک‌الشعراى بهار و مرحوم

دکترولی الله نصرمدیر کل آموزش و این بنده) برای رسیدگی کتاب تاریخ مرحوم پیرنیا انتخاب شدیم مرحوم بهار چند یادداشت مختصر در پشت اوراق کتاب مزبور نوشتند. مرحوم دکتر نصر اظهار داشتند مندرجات این کتاب بسیار مفید اما زیادتر از برنامه تاریخ ایران در دبیرستانهاست و برای تدریس در دانشگاه مفیدتر خواهد بود و این بنده یادداشت‌هایی از آن کتاب برای خود برداشتم تا در موقع مقتضی با خود آن مرحوم مذاکره کنم. کتاب مزبور بتصویب شورای فرهنگ رسید ولی قریب یکسال و نیم پیش وزیر فرهنگ وقت ماند و با وجود مطالبه مرحوم پیرنیا از رد کردن آن خودداری مینمود. وقتی این بنده بنا بخواهش مشیرالدوله علت خودداری ایشان را در پس دادن کتاب پرسیدم. در جواب گفت: «مؤلف آن کتاب مردی بسیار محترم و بقول ایشان آریستکرات است چون آقای بهار پشت کتاب ایشان در چند جا یادداشت‌هایی کرده است میترسم برنجد و دلتنگ شوند.» چون این بنده باخلاق و روحیه ایشان خیلی آشنا بودم گفتم آقای پیرنیا هر نوع انتقاد یا عیب جوئی را با روی گشاده میپذیرند و از چند فقره یادداشت اصلاحی مرحوم بهار رنجیده خاطر نمیشوند بلکه ممنون هم خواهند شد از آنرو کتاب را با خود برده بایشان دادم و نظر دو عضو شورای فرهنگ را هم بیان کردم. نظر اینجانب را پرسیدند جواب دادم من خود را صالح برای اظهار نظر در کتاب تاریخ شما نمیدانم. فقط چند یادداشت برای خود برداشته‌ام. فرمودند: «من خیلی میل دارم بلکه خواهش میکنم یادداشت‌های خودتان را برایم بخوانید لازمه کمال محبت و علاقه مندی شخص بدیگری همین است که عیبهای و نواقص کار او را بخود او گوشزد کنند بقول سعدی:

بزد من آنکس نکو خواه تست      که گوید فلان خار در راه تست  
هر آنکس که عیبش نگویند پیش      هنرداند از جاهلی عیب خویش»

ناچار قبول کردم و یادداشت‌های خود را برای ایشان خواندم و از پنجاه یادداشت اینجانب ۴۵ فقره را پذیرفتند و اظهار امتنان هم کردند، بالاخره کتاب تاریخ ایران از طبع خارج و منتشر گردید. یکی دو سال بعد باین بنده فرمودند: «خیلی میل دارم نظر چند نفر از آقایان استادان و دبیران مدارس را هم که از آن کتاب در مدارس تدریس میکنند با آنرا خوانده‌اند بدانم تا اگر در عمل نقصی یا کسری مشاهده کرده‌اند مطلع شوم و هنگام تجدید طبع کتاب آنها را در نظر داشته باشم» این بود که این بنده با یکی دو نفر از استادان و دبیران مدارس درین موضوع مذاکره کردم، از جمله با آقای استاد محیط طباطبائی دانشمند محترم و باتفاق ایشان یکی دو بار بملاقات آن مرحوم رفتم و قرار شد ایشانهم نظر خودشانرا یادداشت نموده بدهند و همین کار را هم کردند. اما بعدها شنیدم که وزیر معارف وقت بتوهم اینکه اظهار نظر آقای طباطبائی که مردی فاضل و صاحب نظر بودند شاید موجب کدورت خاطر مرحوم پیرنیا مؤلف تاریخ ایران باستان شده باشد این کاررانه پسندیدند. بطوریکه ملاحظه میفرمائید، مرحوم مشیرالدوله،



مرحوم حسن پیرنیا (مشیرالدوله)

بامقام ارجمند و محترمی که در میان روشنفکران و سایر طبقات کشور و همچنین احاطه‌ای که بموضوع تاریخ ایران باستان داشتند عاشق افکار و اطلاعات خود نبودند و بانتقادات دیگران هم توجه میکردند و نظر آنانرا میپرسیدند و اگر صحیح بودمی پذیرفتند. ایشان سرانجام موفق شدند در نتیجه زحماتی که کشیدند چند جلد کتاب راجع بتاریخ ایران باستان تالیف کنند و از خود برای کشور بیادگار گذارند که مورد پسند و تحسین صاحب نظران است. البته اینکار علمی بر خدمات برجسته سیاسی و اجتماعی آن مرحوم افزود. رحمة الله علیه

نام نبکی گر بماند ز آدمی به کزو ماند سرای زرنگار  
زنده جاویدماند هر که نکونام زیست کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را